

خشونت‌های سیستمی آمریکا علیه کشورهای اسلامی منطقه منا

1 مجید عباسی

2 سید مهدی حبیبی

چکیده

خشونت‌های آشکار علیه کشورهای اسلامی همچون جنگ علیه افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین و همین طور تحریم‌های شدید اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران، عراق، سوریه، سودان و... همگی از اشکال به کارگیری خشونت آشکار به شمار می‌آیند. اما نوعی دیگر از خشونت در رفتارهای محور آمریکایی - غربی وجود دارد که به صورت پنهان و سیستمی علیه کشورهای اسلامی منطقه منا به کار گرفته و دنبال می‌شود. در ادامه جنبه‌هایی از این نوع پنهان خشونت مورد مذاقه و بررسی قرار می‌گیرد. خشونت‌هایی که زمینه بروز و اعمال خشونت‌های آشکار را نیز فراهم می‌سازند و خطرناک‌ترین نوع خشونت نیز به شمار می‌روند.

واژگان کلیدی: جهانی سازی، امپریالیسم فرهنگی، آمریکایی شدن، هژمونی دلار، سازمان ملل متحد.

United States' Systemic Violence against the Middle East and North Africa

Majid Abbasi³

Seyyed Mehdi Habibi⁴

Abstract

Outright Violence against Islamic countries, such as war of Afghanistan, Iraq, Lebanon, and Palestine, as well as severe economic sanctions on Islamic Republic of Iran, Iraq, Syria, Sudan, etc. are all considered among the forms of outright violence. However, there is another type of violence in behaviors of American-Western axis that is secretly and systematically applied and followed against the Middle East and North Africa. In the present study, some aspects of this secret type of violence are investigated, meaning the violence that underlies the emergence and imposition of outright violence and is regarded as the most dangerous type of violence.

Keywords: Globalization, Cultural imperialism, Americanization, Dollar hegemony, United Nations (UN)

1. عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی (ره).

2. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی.

3. Allame Tabataba'i Faculty Member, E - Mail: Dr.majidabbasi@gmail.com

4. Ph.D student in International Relations, Shahid Beheshti University, E - Mail: Smh.mehdihabibi@gmail.com

چارچوب نظری و مفهومی پژوهش

مقوله خشونت را از جهات متعددی می‌توان تقسیم کرد که این انواع شامل خشونت‌های مجاز و غیر مجاز، خشونت‌های قانونی و غیر قانونی، خشونت‌های ضروری و غیر ضروری، خشونت‌های مفید و مضر، خشونت‌های فردی و اجتماعی و نهایتاً خشونت‌های فیزیکی و غیر فیزیکی می‌باشد. از میان انواع خشونت آنچه در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است تقسیم آن به خشونت‌های فیزیکی یا آشکار و خشونت‌های غیر فیزیکی یا پنهان می‌باشد. خشونت‌های فیزیکی به آن دسته از اعمالی گفته می‌شود که به صورت عینی و محسوس در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند؛ مانند: جنگ، تحریم، نسل‌کشی، عملیات‌ها تروریستی و خشونت‌های غیر فیزیکی عبارت است از اقداماتی که به‌طور کلی، محسوس و ملموس نیستند، مانند: برخوردهای دوگانه و تبعیض آمیز، نگاه تحقیر آمیز و سلطه‌گرانه، اهانت به مقدسات. البته باید به این نکته توجه داشت که دامنه این قبیل خشونت‌ها - که از آن به خشونت‌های سیستمی (ساختاری) و نمادین نیز یاد می‌شود - بسی گسترده‌تر است هر چند درجه محسوس بودن آنها نسبت به دسته اول بسیار اندک است اما میزان تأثیرگذاری آن ممکن است به مراتب بیشتر باشد. خشونت‌هایی از قبیل برخوردهای تبعیض آمیز در سازمان‌های بین‌المللی، دخالت در امور داخلی کشورها، سلطه‌گری بر بازارهای پولی و مالی جهان، حذف فرهنگ‌های غیر غربی و تلاش در جهت استحاله سایر فرهنگ‌ها، تهاجم فرهنگی، پروژه جهانی‌سازی، سلطه رسانه‌ای و... از جمله اشکال خشونت‌های سیستمی (ساختاری) و نمادین می‌باشند.

در مباحث مربوط به خشونت، واژه «خشونت ساختاری» یک واژه کلیدی است. این اصطلاح به ویژه توسط جان گالتونگ در توصیف نظام سرمایه‌داری به کار برده شد. در تعریف این نوع از خشونت گفته شده است که «خشونت ساختاری خشونتی است که از ماهیت سلطه‌گونه روابط میان واحدها ناشی می‌شود». از خود بیگانگی، استعمار، استضعاف و استثمار از مفاهیم کلیدی هستند که در دل این رابطه وجود دارد. شاید به کار بردن اصطلاح «سلطه و زیردستی» تعبیری خلاصه و سودمند از خشونت ساختاری باشد.¹ در چارچوب تعریف خشونت ساختاری، دنیای غرب به رهبری آمریکا سعی دارد با اعمال قدرت، روابط خود را با دنیای غیر غرب، به گونه‌ای تنظیم کند که همواره ماهیت سلطه‌گونه آن حفظ گردد. در حقیقت و بدون آن که نمود بیرونی و محسوسی داشته باشد، دنیای غرب می‌خواهد به اشکال و شیوه‌های نو که گاه «استعمار نو» خوانده می‌شود، مانع از پیشرفت و ترقی کشورهای دیگر شود. این نوع از روابط در هر دوره‌ای، طرفهای خاصی داشته و

1. <http://www.bashgah.net/fa/content/show/50733>

اصطلاحات مختلفی در مورد آن به کار برده شده است. زمانی اصطلاح کشورهای صنعتی در مقابل کشورهای غیرصنعتی، کشورهای جهان سوم در مقابل کشورهای پیشرفته یا جهان اول و اکنون هم مدتی است که اصطلاح شمال - جنوب را به عنوان طرفهای این تعامل به کار می‌برند. رابطه‌ای که میان طرفین این تعامل وجود دارد از نظر ماهیت، خشونت ساختاری است. به عبارت دیگر بر روابط آنها نوعی از رابطه که خشونت ساختاری نامیده می‌شود، حکمفرما است.

بنابراین با توجه به آنچه که توضیح داده شد، خشونت همیشه به صورت عریان و آشکار خود را نمایان نمی‌سازد، بلکه گاه به صورت پنهان و خزنده، در هیأت قوانین و مناسبات اجتماعی و با چهره‌های عمومی، مجموعه زیر سلطه را در مسیر بر آورده ساختن مطالبات گروه‌های قدرتمند، سامان می‌بخشد. به لحاظ ضرورت داشتن انسجام نظری و جامع بودن تحقیق، تلاش می‌شود با بهره گیری از نگاه نظری اسلاوی ژیتک به مسئله خشونت،¹ نمودهای غیر فیزیکی یا پنهان آن را - که تحت عناوینی همچون خشونت سیستمی (ساختاری) از آن یاد شده است - مورد بحث و بررسی قرار داده شود. به‌طور کلی وی خشونت را به معنای زیاده روی در ستیزه جویی در نظر می‌گیرد و آن را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند که عبارت است از: 1- خشونت کنش‌گرانه یا آشکار؛ 2- خشونت کنش‌پذیرانه یا پنهان که این نوع از خشونت خود به دو دسته تقسیم می‌شود؛ 1- خشونت سیستمی 2- خشونت نمادین.

در خصوص خشونت‌های کنشگرانه، اسلاوی ژیتک معتقد است این نوع خشونت آشکار، صرفاً نمایان‌ترین ضلع مثلثی است که اضلاع ناپیداتریش دو نوع خشونت کنش‌پذیرانه یعنی خشونت سیستمی و خشونت نمادین است. خشونت سیستمی از نظر وی از ذات نظام سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد و در واقع پیامد عملکرد نظام‌های سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری است. این نوع از خشونت را دیگر نمی‌توان به کنشگران ملموس و نیات شروانه‌شان نسبت داد. بلکه این خشونت کاملاً کنش‌پذیرانه، سیستمی و بی‌نام و نشان است. در قسمت دوم مقاله، از شاخص‌ها و مفاهیمی همچون جهانی‌سازی، امپریالسم فرهنگی، آمریکایی‌شدن، نحوه عملکرد نظم سرمایه دارانه، هژمونی دلار و غیره جهت تشریح خشونت سیستمی به کار گرفته می‌شود.² در ادامه به بررسی شاخص‌ها و مصادیق خشونت سیستمی یا ساختاری که در نظام هژمونیک به رهبری ایالات متحده آمریکا اعمال می‌گردد، پرداخته می‌شود.

1. اسلاوی ژیتک، خشونت، ترجمه علیرضا پاکنهاد (تهران: نشر نی، 1389)، ص 10-23.

2. <http://www.bashgah.net/fa/content/show/50733>

جهانی‌سازی

جهانی‌سازی پروژه‌ای عامدانه و هدفمند است که از سوی فاعلانی معین با قصد بسط و گسترش حوزه منافع خود بر سایر بخش‌های جهان طراحی و سازمان‌دهی شده است. در این راستا طبعاً جهانی‌سازی آنگونه که رابرتسون می‌گوید: «فرایند اجتناب‌ناپذیری نیست که بشریت آن را تجربه می‌کند بلکه اراده‌ای است معطوف به همگون‌سازی جهان. بنابراین بهتر است از جهانی‌کردن یا به عبارت درست‌تر، غربی‌کردن جهان سخن رانده شود. جهانی‌شدن نه یک فرایند تابع نیروهای ساختاری و غیر ارادی، بلکه نوعی تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیر غربی (از جمله کشورهای اسلامی منطقه مناً) است که توسط عوامل و اراده‌های اقتصادی - سیاسی نیرومند انجام می‌شود». ادوارد سعید دیگر نظریه‌پرداز امپریالیسم، معتقد است غرب به واسطه گفت‌وگوهای قدرت و غیرسازی، دست اندر کار نوعی امپریالیسم و استعمار همه‌جانبه است. جهانی‌سازی صرفاً ادامه همان روند استعماری است. در حقیقت جهانی‌سازی، عناصر هویت ساز و معنابخش زندگی سنتی را یکی پس از دیگری تخریب می‌کند و فرو می‌پاشد تا یک الگوی هویتی جهانی را جایگزین آن سازد. بی‌گمان چنین فرایند همگونی، جهان و زندگی اجتماعی را با نوعی احساس سردرگمی، دلواپسی، اضطراب، ناامنی و ترس همراه می‌کند. به بیان روشن‌تر، فرایند جهانی‌شدن با تهدید و تخریب مبانی هویت‌های ملی - مذهبی هویت‌سازی مجدد را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. بنابراین نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت گریزناپذیر می‌شود.² به‌طور کلی جهانی‌سازی از سویی، با تحمیل و فراگیر کردن فرهنگی خاص، عرصه را بر فرهنگ‌های دیگر تنگ می‌کند. وجه غالب فرهنگی که جهانگیر می‌شود، فرهنگ مصرفی غرب به ویژه فرهنگ آمریکایی است. این فرهنگ جهانی نه تنها حامل و حامی منافع خاص است، بلکه منابع لازم برای بازسازی هویت را نمی‌تواند تأمین کند. از سوی دیگر، جهانی‌سازی با مختل کردن هویت‌سازی بومی، یک بحران فراگیر هویت و معنا در جوامع مختلف جهان پدید آورده است، و بستر بسیار مناسبی را برای خاص‌گرایی فرهنگی فراهم می‌کند.

عوامل شکل‌گیری سیاست پسا بین‌المللی نیز که توسط کسانی همچون رزنائو، گیلپین و دیوید هلد بدان اشاره شده است، می‌توان به مواردی نظیر شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی جهانی (بانک

1. The Middle East and North Africa

2. مریم جوان شهرکی، «نقش جهانی‌شدن در گسترش بنیادگرایی دینی؛ مطالعه موردی القاعده»، فصلنامه راهبرد، ش 47، 1387، ص 258_261.

جهانی، ناتو و...): بروز مسایل فراملی (تغییرات جوی، مواد مخدر و...): ظهور رخدادهای فراملی (جام جهانی، قضیه سلمان رشدی): پیدایی اجتماعات فراملی (اجتماعات دینی - فرقه‌ای، اجتماعات تخصصی علمی - فناورانه و...): و ساختارهای آن سوی ملی (بانک‌ها، رسانه‌ها و...) اشاره کرد که هر کدام از این عوامل طیف گسترده‌ای از تبعات منفی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از جمله: رواج فرهنگ مصرفی، هویت‌سازی‌های جدید، اسلام‌ستیزی‌های نوظهور، تبدیل اسلام سیاسی به یک دستور کار جدید برای چالش با اسلام‌گرایی هویتی غیر غربی را با دنبال داشته و دارد. کافی است به مواردی مانند جنگ خلیج فارس، اشغال عراق و افغانستان توسط آمریکا و متحدان ناتو، معلق ماندن پیوستن ترکیه اسلامی به اتحادیه اروپا، مسأله انرژی هسته‌ای ایران، خاورمیانه بزرگ، نزاع فلسطین و اسرائیل، تروریسم القاعده و طالبانیسم افغانی - عربی اشاره شود تا مشخص گردد که چگونه سیاست پسا بین‌المللی اخیر توانسته است بر جایگاه منا در فرایند جهانی‌سازی و چشم انداز غربی آن از این منطقه تأثیر داشته باشد. بر این مبنای همان‌گونه که بک ریتزر، هابرماس، باومن و آپادوریا نیز تحلیل کرده اند، در مجموع، جهانی‌سازی به یک جامعه مخاطره آمیز (همراه با شکنندگی فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر غربی، بروز شوک‌های بوم شناختی، فجایع سیاسی، تهدیدهای اجتماعی و هراس‌های اخلاقی)، فرهنگ جهانی مک دونالدی (توسعه بازار جهانی سرمایه‌داری، موج‌های اطلاعاتی اینترنتی ماهواره‌ای، ادغام فرهنگ‌های محلی در شبکه جهانی فرهنگی، بی بی سی و سی ان ان شدن جهان فرهنگی غیر غربی از جمله منا)، شروع ابهام جدید و پایان وضوح، جنگ هویت‌ها و در نهایت دو قطبی شدن جهان به صورت جهانی‌گرایان دارا و محلی‌گرایان نادار تبدیل شده است.¹ این موارد به خوبی مصداق خشونت‌های سیستمی می‌باشند که جهان اسلام با آن مواجه است و رشد هویت‌گرایی اسلامی واکنشی در برابر این مسائل می‌باشد. با این ملاحظات، اکنون باید تا اندازه زیادی ماهیت خشونت محور چالش‌های جهانی‌شدن و منا و به ویژه ستیز با آخرین خاکریز محلی سنتی - اسلام‌گرایی سیاسی - روشن شده باشد.

امپریالیسم فرهنگی

امپریالیسم فرهنگی نوعی دیگر از خشونت‌های سیستمی و پنهان به شمار می‌آید که به عنوان سنگ بنای سیاست‌های فرهنگی مدرنیته جهانی شده غربی قلمداد می‌شود و منظور، آن دسته از ساز و

1. محمود نجاتی حسینی، «جهانی‌شدن، امپریالیسم فرهنگی و اسلام سیاسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال پانزدهم، شماره 3و4، 1387، ص 72.

کارهای جامعه شناختی است که منجر به انتقال، تولید و باز تولید ایده‌ها (دانش‌ها/ایدئولوژی‌ها/گفتمان‌ها) و رویه‌ها (نهادها و فناوری‌ها)ی مدرنیته غربی و جهانی شدن از سمت شبکه امپریالیسم فرهنگی غرب به سوی جوامع غیر غربی به ویژه زیست جهان اسلامی منا می‌شود و باز فئودالی شدن - به تعبیر یورگن هابرماس - و توسعه پسا امپریالیستی را استمرار می‌بخشد. این فرایند امپریالیستی آنجایی که با استفاده از فضاهاى مجازى و دیجیتالی (سایبر) و به ویژه سه گانه فناورانه - فرهنگی ماهواره، اینترنت، بلوتوث وارد عمل می‌شود و به آنها مجهز می‌شود، به صورت امپریالیسم فرهنگی سایبر تغییر شکل می‌دهد.¹

ارتباط گستردهٔ حاکمان کشورهای عربی با غرب و حذف و کم رنگ شدن استقلال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی این کشورها نیز، از جمله معیارهای خشونت سیستمی است که سبب رشد اسلام‌گرایی میان ملت‌های عربی شده است. غربی شدن فرهنگ، سیاست و اقتصاد، برخی ارزش‌ها و آموزه‌هایی را با خود همراه دارد که عمدتاً در تعارض با باورها و ارزش‌های این جوامع است. اندیشمندانی مانند ادوارد سعید، معتقدند که غرب با تکیه بر قدرت خود، می‌کوشد تا استعمار فرهنگی را که در برگیرنده فرهنگ و ارزش‌های غربی - آمریکایی است بر دیگر بخش‌های جهان تحمیل کند. از جمله ویژگی‌های این امپریالیسم فرهنگی می‌توان به گسترش ارزش‌های نظام سرمایه‌داری، مانند الگوی مصرفی، الگوی‌های پوشش، روابط جنسی، حقوق بشر و سکولاریسم و غیره را نام برد.² در حقیقت مهم‌ترین تأثیر فرهنگی غرب، مواجهه کردن هویت‌های محلی یعنی زبانی، قومی، مذهبی و فرهنگی با هویت‌های جدید غیر بومی است.

همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، سیمان اجتماعی که محور و نقطه ثقل همبستگی اجتماعی - فرهنگی منطقه می‌باشد، چیزی جز پدیده امت اسلامی واحد نمی‌تواند باشد. بنابراین دین اسلام (به استثنای منطقه عبری - یهودی فلسطین اشغالی) نقطه اشتراک و هم هویتی منا است. همین نقطه اشتراک اکنون دستمایه مناسبی برای چالش با جهانی شدن، امپریالیسم فرهنگی سایبر (امپریالیسم مسلح به رسانه‌های فضای مجازی: ماهواره‌ای و اینترنتی) و به صورت شفاف‌تر آن ستیز دو سویه غرب و منا در بافت مدرنیته سکولار غربی و اسلام‌گرایی پدید آورده است.³

1. همان، ص 68.

2. ابوذر گوهری مقدم و اصغر افتخاری، «بیداری اسلامی یا انقلاب‌های عربی؟ رویکردی اجتماعی در بیداری اسلامی در نظر و

عمل»، (تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، 1391)، ص 218.

3. نجاتی حسینی، ص 69.

در حقیقت منشاء خشونت علیه مسلمانان از حیث فرهنگی - اجتماعی، با شروع سیاست یکپارچه سازی در کشورهای غربی قابل بررسی است. یکپارچه سازی فرهنگی در واقع به مثابه محدود سازی مسلمانان در جهان غرب قلمداد می‌شود. برای نمونه «مظفر»¹ سیاست‌دان اهل مالزی معتقد است که بعد از حوادث 11 سپتامبر 2001 و 7 جولای 2005، کشورهای غربی با استفاده از اهرم اسلام هراسی و در قالب سیاست یکپارچه سازی² تا حد چشمگیری مانع ظهور مسلمانان در عرصه اجتماعی شدند.³

سیاست فرهنگی امپریالیسم متأخر را نیز می‌توان نوعی «سیاست فرهنگی هژمونی و بازنمایی» دانست. به نظر کریس بارکر، مفهوم سیاست فرهنگی، به عنوان یک کردار گفتمانی و فرایند سیاست گذارانه، ناظر به قدرت نام گذاری مقوله‌های ذهنی و عینی، رویدادها، چیزها، مشروعیت بخشی به پدیده‌ها و مفاهیم زندگی روزمره، رسمیت دادن به روال‌های زیست سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم و جامعه، و در نهایت توجیه مؤثر کردارهای سیاسی در سطوح رسمی‌اعم از محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی است. به عنوان نمونه مورد بحث، می‌توان به توانمندی سیاست فرهنگی امپریالیستی در راستای نامیدن و تعریف هویت خودی غربی و دیگری غیر غربی؛ از جمله مسلمان خاورمیانه‌ای و شمال آفریقایی، معنادار کردن رویدادهایی که غیر غربی‌ها باید به آن توجه کنند؛ از جمله بنیادگرایی اسلامی، تروریسم القاعده و طالبانیسم خاورمیانه‌ای، سبک بخشی غربی به زندگی غیر غربی‌ها؛ نظیر مدرنیته کردن زندگی روزمره در زیست جهان اسلامی، و مانند آن اشاره کرد.

در دل چنین سیاستی از قدرت مشروعیت بخش فرهنگ پسا امپریالیستی، فرایندی به نام بازنمایی وجود دارد که معطوف به عرضه گفتمانی دلخواه چیزها به منظور حذف دیگری غیر غربی و حفظ خودی غربی بر خلاف وجهه واقعی آنها در عالم امر واقع است. بنابراین، یکی از وجوه سازنده بازنمایی‌ها، تحریف و فریب واقعیت‌ها و برساختن واقعیت‌های گفتمانی مورد نظر از چیزها؛ از جمله بر ساختن گفتمان منا و تبدیل خاورمیانه به یک دستور کار گفتمانی برای مقابله با آن است. این امور چهره پنهان خشونت در هژمونی سیاست‌های فرهنگی و بازنمایی را شکل می‌دهد.⁴

امروزه امپریالیسم، خود را به شیوه‌ها و اشکال متفاوتی بروز می‌دهد. امپریالیسم و میلیتاریسم از

1. Chandra Muzaffar

2. Integration

3. عبدالله عبدالمطلب و مصطفی اسماعیلی، در اصغر افتخاری و دیگران، بیداری اسلامی در نظر و عمل (تهران: انتشارات

دانشگاه امام صادق، 1391)، ص 146.

4. نجاتی حسینی، ص 76.

یکدیگر جدایی ناپذیرند و هر دو قصد گسترش سلطه و برتری را دارند؛ به عقیده وگتس «در حالی که یکی عمدتاً به دنبال قلمرو بیشتری است، دیگری به نوکران و پول بیشتر، چشم طمع می‌ورزد». مشخصه متداول استعمار نو، شرکت‌های چند ملیتی هستند که به‌طور پنهانی از سوی یک قدرت امپریالیستی حمایت می‌شوند. این شکل از امپریالیسم از طریق حفظ صورت ظاهری استقلال سیاسی اندک کشور مورد استثمار، هزینه‌های سیاسی و مسئولیت‌های دولت استعمار گر را کاهش می‌دهد.¹ هم استعمار گذشته و هم استعمار نو ناشی از کمپانی‌های دارای مجوز یا شرکت‌های چند ملیتی، احتمالات بنیادین امپریالیسم را از پا انداخته اند. برای مثال برتری استعمار نو ضرورتاً اقتصادی نیست، بلکه می‌تواند بر اساس نوعی هیاهوی بین‌المللی - مانند پیمان‌های دفاعی دوجانبه، گروه‌های مشورتی نظامی و نیروهای نظامی مستقر در کشورهای خارجی برای دفاع در مقابل تهدیداتی که اغلب مشخص، رو به زوال و موهوم هستند - بنا گردد. این ترتیبات «کشورهای وابسته‌ای» را به وجود می‌آورند - کشورهای در ظاهر مستقلی مانند مصر، لیبی، تونس، بحرین، یمن، عربستان، پاکستان و... - که روابط خارجی و گرایش‌های نظامی خود را بر یک قدرت امپریالیسم استوار می‌کنند.²

راشل کورن ول³ و اندرو ولز⁴ دو صاحب‌نظر در مورد موافقت‌نامه‌های موقعیت نیروی نظامی این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که «اغلب موافقت‌نامه‌های موقعیت نیروی نظامی به گونه‌ای طراحی شده اند که دادگاه‌های ملی نمی‌توانند صلاحیت قانونی خود را بر پرسنل نیروی نظامی آمریکا که متهم به جرم علیه مردم محلی هستند، اعمال کنند، به جز در موارد ویژه‌ای که مقامات نظامی آمریکا با انتقال صلاحیت موافقت نمایند». از آنجا که مضمولان این قانون از داشتن گذرنامه معمولی و کنترل‌های مهاجرتی معاف هستند، نظامیان متهم به تجاوز جنسی و قتل، اغلب از اختیار پرواز بی‌دردسر به خارج از کشور - پیش از آنکه مقامات محلی بتوانند آنان را محاکمه کنند - برخوردارند، در واقع این وسیله و تدبیری است که اغلب مقامات فرماندهی پایگاه‌های آمریکا در اقیانوس آرام و کشورهای اسلامی از آن استفاده می‌کنند. در زمان حملات تروریستی به نیویورک و واشنگتن در سپتامبر 2001، ایالات متحده علناً «موافقت‌نامه‌های موقعیت نیروهای نظامی» را با 93 کشور به

1. چالمرز جانسون، مصائب امپراطوری: امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه عباس کاردان و سعید کلاهی (تهران: مؤسسه ابرار معاصر، 1384)، ص 66.

2. همان، ص 67.

3. Rachel Cornwell

4. Andrew Well

رسمیت شناخت، در حالی که برخی از این موافقتنامه‌ها برای میزبان که آنها را مخفی نگاه می‌داشت، به‌ویژه در جهان اسلام، بسیار مشکل‌آفرین بود. بنابراین تعداد واقعی این موافقتنامه‌ها مشخص نیست. آمریکا حتی به کشورهای خارجی و هم پیمان خود نیز، برای پرداخت هزینه طرح‌های امپریالیستی‌اش فشار می‌آورد. در خلال جنگ نخست عراق، ایالات متحده به زور 13 میلیارد دلار از ژاپن گرفت و بعدها با غرور اعلام کرد که این مقدار پول تنها بخش کوچکی از هزینه جنگ را تأمین نمود.¹

یکی دیگر از وجوه خشونت سیستمی در بعد نظامی را می‌توان «استقرار غیر عملیاتی» در دوران بعد از عملیات نظامی دانست. در واقع آمریکا بعد از کاربست خشونت آشکار جنگ، به نحو سیستمی و غیر ملموس‌تری به اعمال خشونت‌های خود ادامه می‌دهد. این امر، در عراق طی سال‌های 2009 - 2003 انجام گرفته است. چنین الگویی از سال 2009 به بعد تغییر یافت. آمریکایی‌ها الگوی استقرار عملیاتی را به «استقرار غیر عملیاتی» و یا «استقرار باز دارنده» تبدیل نمودند. مشابه چنین روشی را آمریکایی‌ها در ارتباط با افغانستان مورد پیگیری قرار داده اند.²

آمریکایی‌شدن

روایت خاص‌تری از همگونی و یکپارچه سازی فرهنگی، آمریکایی‌کردن فرهنگ جهانی است. این همگونی عمدتاً از طریق رسانه‌های جهان‌گستر مروج فرهنگ آمریکایی تحقق خواهد یافت. معتقدان به این نظریه، برآنند که آمریکا (و در رتبه بعد اروپای غربی) به دلیل برخورداری از سلطه بلامنازع بر منابع و مجاری اصلی تولید و توزیع فرهنگ هم‌چون دستگاه‌های ماهواره‌ای، فناوری‌های اطلاعاتی، بنگاه‌های خبری، امکانات زیاد در عرصه تولید و توزیع برنامه‌های متنوع تلویزیونی، صنعت فیلم‌سازی، قدرت تبلیغاتی، تولید و انتشار کتب و نشریات علمی، نفوذ و اقتدار جهانی و انگیزه و اهتمام جدی برای جهانی ساختن فرهنگ خویش، امکان نیل به این مهم را بیش از پیش برای خویش فراهم ساخته است. بنابراین فرهنگ جهانی در مسیر آمریکایی‌شدن و اروپایی‌شدن بیشتر سیر می‌کند.

امپریالیسم فرهنگی جزء لاینفک و در ضمن محصول فراگرد عام امپریالیسم است. در مسیر این

1. همان، ص 67.

2. زهره پوستین‌چی، «دیالکتیک منازعه و کنترل منطقه‌ای آمریکا در آسیای جنوب غربی»، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، شماره چهارم، 1390، ص 199.

فراگرد، ملت‌هایی که از نظر اقتصادی تفوق دارند، نظارت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را به‌طور منظم بر کشورهای دیگر به کار می‌بندند. این امر به معنای آن است که روابط جهانی بر اساس عنصر سلطه تنظیم می‌شود و ملت‌های سرمایه‌داری (و به‌طور عمده آمریکا و اروپا) به صورت ملت‌های غالب عمل می‌کنند و کشورهای جهان سوم یا واپس مانده (اکثر کشورهای اسلامی منطقه منا) که در عین حال قدرت کمتری دارند، به صورت ملت‌های زیر سلطه در می‌آیند. امپریالیسم فرهنگی بیانگر مهمترین جنبه این فراگرد است. بنابراین، از منظر امپریالیسم فرهنگی، جهانی‌شدن اراده معطوف به یکسان‌سازی، همگون‌سازی و یکپارچه‌سازی فرهنگی جهان است. طبیعی است که این جریان، به حاشیه‌راندن، فرسایش و نابودی تنوعات ناهمسو را در دستور کار دارد و از همه زمینه‌های موجود در جهت نیل به این مهم بهره می‌گیرد. پیشروی این جریان که آکنده از خشونت سیستمی و پنهان می‌باشد قطعاً مشکلات و تبعات وخیمی برای جامعه بشری به دنبال خواهد داشت.¹

همان‌طور که جهانی‌شدن فرهنگ و تمدن غربی در جهانی‌شدن فرهنگ مصرفی نمود بیشتری یافته، فرهنگ آمریکایی نیز محتوای این فرهنگ مصرفی را تشکیل می‌دهد. هر چند جنبه‌هایی از فرهنگ‌های دیگر نیز در این معجون فرهنگی وجود دارد اما وجه غالب فرهنگ مورد نظر آمریکایی است. نظریه امپریالیسم فرهنگی نخستین بار توسط «هربرت شیلر» در کتاب «ارتباطات توده‌ای و امپراتوری آمریکایی» در سال 1969 مطرح گردید. این نظریه معتقد است که انگیزه جهانی‌شدن ارتباطات، طلب منافع تجاری از سوی شرکت‌های بزرگ فرا ملیتی آمریکایی بوده که اغلب در همکاری با منافع سیاسی و نظامی غرب و به‌طور عمده آمریکا عمل کرده‌اند و این فرایند شکل تازه‌ای از وابستگی را حاصل آورده که در آن فرهنگ‌های سنتی (نظیر فرهنگ و ارزش‌های اسلامی) با هجوم ارزش‌های آمریکایی نابود می‌شوند.² فرهنگ جهانی شونده آمریکایی در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی مردم جهان نمود می‌یابد و اقشار و گروه‌های مختلف وجوه متفاوتی از این فرهنگ را جذب می‌کنند. این فرهنگ در درجه نخست از طریق تولید، توزیع و مصرف برخی محصولات معتبر آمریکایی جهانگیر می‌شود. به همین دلیل برخی پژوهشگران امروزه از «کوکا کولاریزاسیون» و «مک دونالدیزاسون» سخن می‌گویند و نسبت به سلطه کامل

1. سید حسین شرف الدین، «جهانی‌شدن؛ یکسان‌سازی یا تنوع فرهنگی و سیاست‌های ملی»، «معرفت، سال شانزدهم، شماره 123، 1386، ص 38.

2. <http://www.anthropology.ir/node/2129>.

شرکت‌های بسیار قدرتمند آمریکایی ابراز نگرانی می‌کنند.¹ آمریکایی‌شدن چشمگیر جهان در درجه نخست از توان مالی عظیم شرکت‌های آمریکایی و هژمونی این کشور بر صنایع فرهنگ ساز دلالت دارد. به طوری که ایالات متحده 65 درصد جریان بین‌المللی تلویزیون، 50 درصد سینما، 90 درصد توزیع نوارهای ویدئویی، 45 درصد ماهواره‌های جهان را در اختیار دارد. این در حالی است که در دهه‌های اخیر بزرگ‌ترین و قدرتمندترین شرکت‌هایی که در تولید و توزیع محصولات فرهنگی فعالیت می‌کنند، در مالکیت آمریکایی‌هاست.²

خشونت‌های نظام اقتصادی سرمایه‌داری

نظام اقتصادی سرمایه‌داری نیز بعدی دیگر از خشونت‌های سیستمی به شمار می‌رود. نظام اقتصاد سیاسی جهانی که بیشتر با «ایمانوئل والرشتاین» گره خورده است، معطوف به نوعی تقسیم کار امپریالیستی در دل نظام جهانی است. بر مبنای این نظریه، جهان غربی و در رأس آن آمریکا، بخش مرکز و هدایت کننده نظام است و جهان غیر غربی بخش‌های تحت امپریالیسم (نیمه پیرامون و پیرامون) را شکل می‌دهند؛ که وظیفه تاریخی آن تأمین مواد خام رایگان، نیروی کار ارزان و بازار کاملاً گشوده کالاهای مصرفی مازاد غربی را دارد. از این جهت، همچنان معضل تثبیت موقعیت منا در بخش نیمه پیرامونی و پیرامونی وجود دارد. این موقعیت تحمیلی در هزاره سوم میلادی در منا خود را بیشتر به صورت شهرنشینی فزاینده، بازار مصرفی غربی، رانتی شدن جامعه توسط صنعت تک محصولی نفت، مدرنیزه شدن صوری ساختارها و نهادهای جامعه، دو قطبی شدن شهری به شکل سنتی/ مدرن و پدیده «دبی شدن» مادر شهرهای اصلی منا، همانند زائده شهرهای اقماری وابسته به مادر شهرهای غربی، جلوه‌گر ساخته است.³

صندوق بین‌المللی پول

آمریکا از صندوق بین‌المللی پول به عنوان ابزاری تشویقی و تنبیهی جهت دستیابی به اهداف هژمونیک خود استفاده می‌کند. برای نمونه آمریکا به صندوق بین‌المللی پول فشار می‌آورد تا به مزد حمایت پرویز مشرف از حمله آمریکا به افغانستان، میلیاردها دلار به عنوان کمک‌های مالی به

1. احمد گل محمدی، جهانی‌شدن فرهنگ، هویت (تهران: نشر نی، 1381)، ص 108.

2. حسین سلیمی، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن (تهران: سمت، 1384)، ص 387.

3. نجاتی حسینی، ص 71.

پاکستان اختصاص دهد. به گفته دیپلمات‌ها، ایالات متحده آمریکا در صدد است تا با استفاده از صندوق بین‌المللی پول به اندونزی فشار آورد تا با نظارت بیشتر بر نظام بانکی اش از تبدیل شدن آن به معبری برای تأمین مالی افراط‌گرایان مسلمان جلوگیری کند. صندوق بین‌المللی پول در دهه 1990 با اتخاذ سیاست‌های دوگانه به اعتبار خود لطمه وارد ساخت. وام‌گیرندگانی که از سوی غرب دارای اهمیت راهبردی تلقی می‌شدند بدون انجام اصلاحات میلیاردی دلار از صندوق دریافت کردند؛ در حالیکه کشورهایی نظیر اندونزی که تحقق بیش از یکصد پیش شرط صندوق را برای دریافت وام به لحاظ سیاسی غیر ممکن یافته بودند، به هیچ نتیجه‌ای با صندوق نرسیدند.

اکنون مشخص است که این پیش شرط‌ها بیشتر به هدف ایجاد بازاری آزاد برای صدور محصولات آمریکایی وضع شده بود. هم‌اکنون شواهد بسیار روشنی در ارتباط با استفاده ابزاری از صندوق بین‌المللی پول توسط آمریکا موجود است. صندوق بین‌المللی پول دارای بودجه‌ای برابر با 79 میلیارد دلار برای مقابله با بحران‌های جنگی است. علاوه بر این، کاهش کمک‌های خارجی در دهه 1990 به معنای این است که واشنگتن پول کمتری برای تأمین نیازهای متحدان قدیم و جدید خود در اختیار دارد. آلن ملتزر که در سال 1999 مسئول تهیه گزارشی در ارتباط با صندوق بین‌المللی پول برای کنگره بود، می‌گوید: «دولت ایالات متحده هیچ تمایلی به تأمین بودجه لازم برای اجرای سیاست‌های خارجی خود از طریق مصوبات کنگره ندارد. بنابراین ما از نهادهای چند جانبه برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کنیم».¹

هژمونی دلار

دلار آمریکا نیز به عنوان یک ارز بین‌المللی، یکی دیگر از ابزارها و دستاویزهای ایالات متحده آمریکا برای اعمال سلطه و فشار بر بازار مالی جهانی و داخلی کشورها محسوب می‌شود و در واقع شکل دیگری از به کارگیری خشونت پنهان و سیستمی به شمار می‌رود. از زمان آغاز نظام برتون وودز، دلار به منزله ارز اصلی تجارت بین‌المللی از موقعیت منحصر به فردی برخوردار بوده و منبع هدایت هژمونی آمریکا در اقتصاد بین‌الملل به شمار می‌رود. پس از تفکیک دلار از استاندارد طلا در سال 1971، اوپک دلار را به عنوان ارز رسمی برای تمام مبادلات بین‌المللی نفت اعلام کرد. این امر به انحصار و هژمونی کامل دلار آمریکا در تجارت بین‌المللی نفت صحنه می‌گذاشت. نقش

1. بیزینس ویک، «صندوق بین‌المللی پول را بازپچه سیاست‌های خارجی آمریکا نکنید»، مترجم م. امیری، ترجمان اقتصادی، شماره 25، 1380، صص 39، 38.

خشونت‌زای هژمونی دلار به دفعات در مبادلات بین‌المللی و بر رفتار بازیگران تأثیرگذار بوده است. برای نمونه این هژمونی در سال 2000 که عراق تصمیم گرفت برای شکست کنترل و تسلط مالی ایالات متحده، در معاملات نفتی‌اش از یورو استفاده کند، به چالش کشیده شد. از این منظر، تهاجم نظامی آمریکا به عراق، تجلی رویارویی دلار و یورو و اقدامی برای حفظ هژمونی خشونت محور دلار بر اقتصاد جهان بود. بنابراین آمریکا برای حفظ هژمونی خود بر اقتصاد جهانی، به سیاست یک جانبه‌گرایی، میلیتاریسم و نظریه جنگ‌های پیش‌دستانه روی آورد که حمله به عراق و تحریم شدید ارزی ایران در سال 2012 رویکرد برجسته آن تلقی می‌شود.¹

خشونت قانونی - نهادی

خشونت‌های پنهان دیگری در عرصه نظام بین‌الملل وجود دارد که از آن به عنوان خشونت قانونی و یا نهادی یاد می‌شود. در واقع ایالات متحده آمریکا با استفاده ابزاری از نهادها و سازمان‌های بین‌المللی سیاسی، اقتصادی، حقوقی و... جهت دستیابی به هژمونی امپراتوری تلاش می‌کند. در این زمینه بی‌توجهی ایالات متحده آمریکا به قواعد حقوق بین‌الملل و یا گزینشی برخورد کردن با آن شکل دیگری از خشونت سیستمی به شمار می‌رود که از چشم مردم مسلمان منطقه منا دور نمانده است.

حقوق بین‌الملل و هژمون

در این خصوص «جان مرشایمر» در مقاله خود با عنوان وعده دروغین نهادهای بین‌المللی، معتقد است حقوق بین‌الملل فدای هژمونی خواهی دولت‌ها می‌شود؛ در این راستا، استدلال مرشایمر این است که نهادها، که از مهمترین جلوه‌های حقوق بین‌الملل به شمار می‌آیند، تأثیر حداقلی بر رفتار دولت دارند و بر همین اساس، وعده چندانی را برای ترویج ثبات در دنیای پس از جنگ سرد نوید نمی‌دهند. بر این اساس نحوه برخورد قدرت‌های بزرگ که به دنبال کسب هژمونی هستند، با حقوق بین‌الملل این است که حقوق بین‌الملل تا آنجا در نزد آنها اهمیت دارد که در راستای هژمونی طلبی آنها باشد. به عبارت بهتر حقوق بین‌الملل مانعی در فراروی تلاش آنها برای تبدیل شدن به تنها ابر قدرت برتر در نظام بین‌الملل نباشد. این در حالی است که فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل پس از

1. محمد رضا تخشید، مهدی متین، «تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق»، فصلنامه مطالعات جهان، دوره اول، شماره 1، 1390، ص 223.

شکل‌گیری نظام بین‌المللی وستفالیایی، همان‌گونه که پیشتر بدان اشاره شد، مهار زیاده‌طلبی و قدرت‌جویی سیری‌ناپذیر دولت‌ها و به‌طور خاص، قدرت‌های بزرگ بوده است.¹ این امر در واقع از یک سو ناشی از رسالت‌گرایی هژمون در نظام بین‌الملل می‌باشد؛ به این معنا که ارزش‌های ملی قدرت بزرگ هژمونی‌طلب از چنان اصلاتی برخوردارند که باید بالاتر از هنجارهای حقوق بین‌الملل قرار گیرند و جهان شمولانه گردند، حتی اگر جهان‌شمولانه‌سازی آنها در گرو نقض هنجارهای حقوق بین‌الملل باشد. از سوی دیگر ناشی از یک جنبه‌گرایی قدرت هژمونی‌طلب است. در واقع هژمون بدخیم هیچ محدودیتی را در قالب رویه‌های چندجانبه بر نمی‌تابد.² به باور یکجانبه‌گرایان یا ملی‌گرایان تهجمی، این قدرت است که قانون را می‌سازد و معیارهای بین‌المللی و قراردادها نه برای آمریکا بلکه فقط برای رقبا مصداق می‌یابد. این بدان معناست که آمریکا از سازمان‌ها و توافقنامه‌های بین‌المللی برای کنترل دیگر قدرت‌ها استفاده می‌نماید و همزمان خواستار این امر است که حاکمیت مطلق این کشور مورد احترام قرار گیرد.³ از این رو در مشی جدید آمریکا نهادهای بین‌المللی مانند جعبه ابزارهایی رفتار می‌کنند که سیاستگذاران واشنگتن در صورت لزوم می‌توانند از آن استفاده کنند.⁴ در واقع یکی از عناصر استراتژی کلان آمریکا، بی‌توجهی نسبت به حقوق بین‌الملل و هنجارهای چندجانبه و توافقاتی است که توسل به زور را محدود می‌کند.

ساختار و نحوه عملکرد سازمان ملل متحد

سازمان ملل متحد، سازمان فاتحان جنگ جهانی دوم است. پیروزمندان این جنگ که جهان را به خاطر تلاشهایشان برای نجات از چنگال نازیسم و فاشیسم، مدیون خود می‌انگاشتند سازمان ملل را با هدف حفظ و پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی در سایه همکاری‌های نهادینه خود تأسیس کردند و در تعیین ساختار اصلی و ترکیب آن به دنبال حفظ وضع موجود و نه ایجاد وضع مطلوب

1. روح الله طالبی آرانی، «هژمونی طلبی آمریکا و تلاش آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسل به زور: مطالعه موردی توسل به زور علیه عراق (2003)»، مؤسسه مطالعات آمریکا، 1390، ص 94.

2. همان، ص 97.

3. عباس حسینی لایینی، «پیامدهای هژمونی طلبی و یک جانبه‌گرایی در عراق»، فصلنامه راهبرد، پاییز، شماره 37، 1384، ص 174.

4. جوزف نای، «قدرت و استراتژی ایالات متحده در عراق»، ترجمه ناصر بلیغ، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال اول، شماره اول، 1382، ص 49.

بودند.¹ از نظر نومحافظه کاران، سازمان مللی که صرفاً به اقدامات نوع دوستانه چون صلیب سرخ بپردازد، برای آمریکا قابل قبول نخواهد بود و قدرت و توان شورای امنیت نیز اندک اندک باید رنگ ببازد، اصولاً از نظر این گروه شورای امنیت دلیل وجودی ندارد. آنان معتقدند سازمان ملل متحد مانند مترسکی است که در دنیای امروز نمی‌تواند نقش موثری داشته باشد.

برای نشان دادن نمونه‌ای از این نادیده‌انگاری و بی‌توجهی ایالات متحده آمریکا، نسبت به قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل می‌توان به منشور ملل متحد به عنوان مهمترین سند حقوقی بین‌المللی برای اصل منع توسل به زور اشاره کرد که آشکارا بر رعایت این اصل مهم و حیاتی تأکید نهاده است. منشور ملل متحد در اشاره به منع کاربرد زور علیه استقلال و تمامیت ارضی دولت‌ها نه تنها «توسل به زور» بلکه، تهدید به کاربرد زور را نیز منع کرده است، و تدابیر خاصی برای آن اندیشیده است. بدیهی است که ممنوعیت مندرج در بند 4 ماده 2 منشور ماهیتی جامع و جهانشمول دارد و همانگونه که مواد 53 و 64 کنوانسیون 1969 وین در زمینه حقوق معاهدات اشعار می‌دارند، منع توسل به زور در ماده مذکور یک قاعده آمره به شمار می‌رود؛ بدین معنی که جامعه بین‌المللی و دولت‌ها پذیرفته اند که این قاعده تخلف ناپذیر است. بر این اساس، حمله آمریکا به عراق، نه تنها در جهت اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت نبوده است، بلکه از نظر قواعد حقوق بین‌الملل، نقض آشکار منشور ملل متحد بوده است.²

بنابراین برای سومین بار، به دنبال جنگ خلیج فارس، و جنگ کوزوو، واشنگتن و جرج بوش پسر رابطه منفعت طلبانه‌ی خالص خود به سازمان ملل را نشان دادند. فرانکلین دی روزولت زمانی این سازمان را چارچوبی برای مدیریت روابط بین‌المللی تحت حکومت قانون و حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات، و تنها سازمان مقتدری می‌دانست که به گونه‌ای مشروع قادر به استفاده از زور در مسائل بین‌المللی است. اما در دوران پس از جنگ سرد، سازمان ملل متحد از نظر روسای جمهور کنونی، فقط ابزار مدیریت پس از جنگ در قلمروهایی است که تصمیم آن در واشنگتن گرفته می‌شود. واشنگتن بر این اعتقاد است که آمریکا دقیقاً به مدد سلطه نظامی‌اش بر جهان، می‌تواند به این نوع رفتارها ادامه بدهد یعنی خود را بالاتر از قانون و نهادهای بین‌المللی بداند. در حقیقت آمریکا با زیر پا

1. حمید محمدیان، «پیامدهای هژمونی و یک جانبه‌گرایی آمریکا در بحث افزایش اعضای سازمان ملل»، فصلنامه راهبرد، شماره

38، 1384، ص 67.

2. طالبی آرانی، ص 103.

گذاشتن قوانین و قواعد بین‌المللی سر مشقی برای اعمال قدرت قوی بر ضعیف است.¹ این نوع سوء استفاده از سازمان ملل متحد پیش از این نیز یعنی پس از جنگ نخست خلیج فارس در سال 1991 با عراق وجود داشت و یکی از نمونه‌های مهم آن رد پیشنهاد پطرس غالی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد برای تشکیل «ارتش دائمی ملل» به منظور حفظ نظم بر طبق ماده 43 منشور ملل متحد بود. در واقع شورای امنیت به نوعی ابزار اجرائی آمریکایی تبدیل شده تا بر عکس. همین باعث می‌شود تا دیدگاه رابرت کاکس نظریه پرداز منتقد روابط بین‌الملل که نهادهای بین‌المللی را ابزار دست دولت‌های هژمون می‌داند مهر تأیید بخورد. سیاست معیارهای دوگانه در رابطه با اصول دیگر نظم نوین بین‌المللی، همچون اصول حقوق بشر، دموکراسی و گسترش سلاح‌های هسته‌ای نیز دنبال شده است. در حالیکه غرب و آمریکا نگرانی خود را از نقض حقوق بشر در برخی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا چون ایران، سوریه و لیبی بیان می‌کند، جنایات اسرائیل در فلسطین و لبنان را نادیده می‌گیرند و از وضع دموکراسی و حقوق بشر در عربستان سعودی و بحرین سخنی به میان نمی‌آورند و جنایت‌های آمریکا و استفاده از هواپیماهای بدون سر نشین علیه غیر نظامیان کشورهای منطقه و کشتار غیر نظامیان پاکستانی را به هیچ وجه نقض حقوق بشر، نقض حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها و جنایات جنگی به شمار نمی‌آورند. مسائل حل‌نشده اسرائیل، به متحد شدن اعراب و به جرأت می‌توان گفت، ملت‌های مسلمان خاورمیانه، آفریقا و آسیای مرکزی علیه آمریکا کمک می‌کند. ایالات متحده که نشان می‌دهد به‌طور استثنایی اشتیاق زیادی در به اجرا درآوردن قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه عراق، ایران و... دارد، به همان اندازه در جلوگیری از به اجرا درآمدن قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه اسرائیل، ابراز اشتیاق می‌کند. ساختار معیوب سازمان ملل متحد و نظام غیر عادلانه حق و تو این فرصت را برای آمریکا در جهت حمایت تمام‌قد از اسرائیل فراهم کرده است.²

ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا و از ایدئولوگ‌های اصلی جریان محافظه کاری در کتاب «فرصت را دریابیم» نوشت: «سازمان ملل متحد باید به یکی از اداره‌های تابعه وزارت امور خارجه آمریکا تبدیل شود». دولت بوش با حمله به عراق نشان داد که احترامی برای سازمان ملل متحد قائل نیست. حتی کلیتون نیز از پرداخت حق‌السهم آمریکا به این سازمان خودداری کرد و از

1. ژیلبر آشکار، جدال دو توحش؛ 11 سپتامبر و ایجاد بی‌نظمی نوین جهانی، ترجمه حسن مرتضوی (تهران: اختران، 1384)، ص 111.

2. انور مسعود، اسلام ستیزی (تهران: ترجمه و نشر پژوهشکده اطلاعات و امنیت، 1388)، ص 231.

امضای پیمان کیوتو و پذیرش اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری و کنوانسیون حمایت از حقوق کودک سر باز زد. بسیاری از کشورهای خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین از اینکه مفهوم و ادراک از صلح و امنیت بین‌الملل باید توسط آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها صورت گیرد، خشمگین هستند. نومحافظه‌کاران آمریکایی معتقدند که این کشور باید از طریق محدود کردن قوانین بین‌المللی بر جهان آزاد مسلط شود. این ایده نخستین بار توسط دو نومحافظه کار به نام‌های ویلیام کریستول و رابرت کاگان مطرح گردید. آنها اعلام کردند اکنون که امپراتوری شیطانی (شوروی سابق) در هم شکسته است آمریکا باید به دنبال «هژمونی خیر اندیش آمریکایی» باشد. حادثه 11 سپتامبر دولت بوش را با یک فرصت طلایی مواجه کرد تا قوانین بین‌المللی را زیر پا گذارد و طرح بزرگ تغییر جهان را بر اساس هژمونی آمریکا را در پیش گیرد.¹

همان‌طور که گفته شد آمریکا در راستای تثبیت هژمونی امپراتوری خود بی‌توجهی و برخورد گزینشی با حقوق بین‌الملل را پیش گرفته است. بدین معنا با پیروی از استاندارد دو گانه در حقوق بین‌الملل، توجه خود را نه به موضوعاتی از قبیل نسل‌کشی بلکه به نقض قطعنامه‌های شورای امنیت (در رابطه با عراق و ایران) و نه با اسرائیل بلکه به عراق، ایران و دیگر کشورهای اسلامی معطوف ساخته است. رسالت‌گرایی آمریکا از آن جهت با بند 2 ماده 1 منشور منافات دارد که «توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل» را نقض می‌کند و در واقع، نه تنها اصل حاکمیت ملی کشورها (کشورهای مسلمان) را نادیده می‌گیرد، بلکه بند 1 ماده 2 منشور را که بر «اصل برابری حاکمیت کلیه اعضای آن» تأکید می‌کند را نیز نادیده می‌گیرد. همچنین، بر اساس بند 7 ماده 2 هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است دخالت نماید. این در حالی است که مقابله با شرها در عرصه بین‌المللی، ترویج صلح و ثبات در عرصه بین‌المللی، ایفای نقش جهانی، و مقابله با رژیم‌های غیر قانونی (رسالت‌های آمریکا)، مأموریت‌هایی برای دگرگون‌سازی جهان هستند که متضمن نقض اصل حاکمیت و برابری حاکمیت‌ها و مداخله در امور داخلی دولت‌ها می‌باشد.² خشونت‌های قانون شکنانه‌ای که به دفعات و به اشکال مختلف توسط آمریکا در کشورهای اسلامی منطقه منا صورت پذیرفته است. نتیجه این روند چیزی جز حرکت از حقوق بین‌الملل و ستفالیایی به سوی حقوق بین‌الملل هژمونیک و یا آمریکایی نیست. درباره دامنه

1. محمدیان، ص 73-76.

2. طالبی آرانی، ص 108-109.

بی‌اعتباری و دست نشانده بودن نهادهای بین‌المللی همچنین می‌توان برای نمونه به نهادهای قضایی بین‌المللی در یک دهه اخیر اشاره کرد؛

1 - دیوان کیفری بین‌المللی که صلاحیت رسیدگی به جرایمی چون جنایت جنگی، نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و تجاوز را یدک می‌کشد در جریان جنگ غزه نشان داد که تحت تأثیر و کنترل محور غربی - آمریکایی است و عملاً قادر به مجازات مقامات تل آویو نیست. 2 - کمیته تحقیق سازمان ملل متحد طی گزارشی رژیم صهیونیستی را از حمله مرگبار به کاروان آزادی غزه و کشتی مرمره در 31 می 2010 تبرئه کرد و عملاً نگذاشت مقدمات مجازات برای مقامات جنایتکار صهیونیستی فراهم شود. 3- لشکرکشی‌های آمریکا و کشتار زنان، کودکان و غیرنظامیان مسلمان در جنگ‌های عراق و افغانستان نیز از جمله مواردی است که در دهه نخست قرن بیست و یکم بدون مجازات جنایتکاران و متجاوزان ادامه پیدا کرد. همچنان که در پاکستان نیز بر اثر حملات هوایی هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا، بارها غیر نظامیان مسلمان کشته شدند ولی هیچیک از قاتلان و آمران پشت پرده به مجازات نرسیدند.¹

ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسط به زور (جنگ پیش‌دستانه)

یکی دیگر از وجوه خشونت سیستمی امپراتوری جویی آمریکا، پیگیری راهبرد جنگ پیش‌دستانه می‌باشد. بر اساس این راهبرد، امپراتوری اعلام می‌دارد، آمریکا حق دارد به صورت دلخواه دست به جنگ پیش‌دستانه بزند. این نوع جنگ در ردیف جنایات جنگی قرار دارد. وقتی اشغال عراق شروع شد، آرتور شلزینگر، مورخ برجسته و مشاور کندی از رؤسای جمهور سابق آمریکا نوشت: «رئیس جمهور سیاست «دفاع از خود هنگام احساس خطر» را در پیش گرفته که زنگ خطری از بابت شباهت به سیاستی است که امپراتوری ژاپن در پرل‌هاربر به کار برده است. همان سیاستی که رئیس جمهور وقت آمریکا گفت: ژاپن برای خود حیثیت بد و دور از اخلاقی به جا گذاشت. حق با فرانکلین دی روزولت بود، اما امروزه ما آمریکائیان هستیم که از چنین حیثیتی برخورداریم.»²

در 26 اگوست 2002 دیک چینی معاون رئیس جمهور آمریکا، ایالات متحده را به جنگ پیش‌دستانه برای سرنگونی صدام فرا خواند. در سپتامبر همان سال ایالات متحده راهبرد جدید خود

1. <http://www.islamtimes.org/vdcgxn9qtak9y74.rpra.html>

2. نوام چامسکی، هژمونی یا بقا: تلاش آمریکا برای سیطره جهانی، ترجمه آسوده نوین (تهران: انتشارات اطلاعات، 1387)، صص 24-25.

را مبنی بر حق مبادرت به جنگ پیش دستانه علیه کشورهای رادیکال را به عنوان «حکومت‌های سرکش» منتشر کرد.¹ در واقع رویکرد امپراتوری طلبانه آمریکا به حقوق بین‌الملل توسل به زور، علت اصلی تلاش آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسل به زور در قضیه عراق (2003) بوده است. در این خصوص بوش اعلام کرد که: «ما در خصوص قطعنامه‌های لازم با شورای امنیت همکاری خواهیم کرد»، اما در عین حال تهدید کرد که اگر سازمان ملل متحد در همکاری کوتاهی کند، به تنهایی دست به کار خواهد شد. یک ماه بعد کنگره آمریکا نیز این تهدید را تأیید کرد و به وی اجازه داد بدون اخذ مجوز از سازمان ملل متحد در برابر عراق از زور استفاده کند. در 14 فوریه 2003، بازرسان به شورای امنیت گزارش دادند که پس از 11 هفته بازرسی در عراق، هیچ نشانه‌ای از سلاح کشتار جمعی نیافتند.

در 28 فوریه 2003، کاخ سفید که ناخشنود بود، بر خواسته‌های خود افزود: «آری فیشر، سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد که هدف آمریکا دیگر تنها خلع سلاح نیست بلکه اینک موضوع تغییر رژیم نیز مطرح است». به دنبال آن، فرانسه و روسیه اعلام کردند جلوی هر گونه قطعنامه بعدی که کاربرد زور علیه عراق را اجازه دهد، خواهند گرفت. روز بعد، چین نیز اعلام نمود همان موضع را دارد. انگلستان طرحی مصالحه آمیز ارائه داد، اما پنج عضو دائم شورای امنیت نتوانستند به توافق دست یابند و شورای امنیت به بن بست رسید و ایالات متحده نیز بدون کسب مجوز از شورای امنیت به عراق حمله کرد و این همانا مصداق بارز خشونت و تلاش عملی آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسل به زور - که در منشور ملل متحد تجلی می‌یابد - بود. بدین سان، ایالات متحده با نقش آفرینی در جریان برخورد شورای امنیت با بحران عراق کوشید حقوق بین‌الملل توسل به زور را تحول بخشد. شورای امنیت نیز تا حدودی تلاش برای ایجاد تحول را برتابید.²

برخوردهای دوگانه و متناقض آمریکا در منطقه منا

یکی دیگر از جنبه‌های خشونت سیستمی، وجود کشورهای وابسته به غرب و آمریکا است که منافع ملی را قربانی منافع کشورهای غربی نموده و استقلال و حاکمیت خود را تضعیف نموده اند. غرب در

1. ابراهیم متقی، ژئوپلیتیک تعادل و موازنه نرم، مطالعه موردی: خاورمیانه در بین سال‌های 9-2001، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال

چهارم، شماره 1، 1388، ص 18.

2. طالبی آرانی، صص 89-91.

یک مرحله به‌طور مستقیم در جوامع دیگر سعی در غارت و چپاول آنان برآمد و پس از آن به صورت غیرمستقیم و با حمایت از عوامل وابسته به خود و تشکیل حکومت‌های استبدادی به دنبال اهدافش بود. در دوره جدید نیز با افزایش آگاهی ملت‌ها و عدم امکان ادامه شیوه‌های گذشته تلاش مضاعف برای ایجاد رویکردی نوین در سطح جهان بر پایه اندیشه لیبرال دموکراسی برای حفظ برتری خود آغاز نمود. به باور مردم این کشورها، استعمار جهانی تلاش می‌کند با ظاهری عامه پسند حتی با توسل به هجوم نظامی، دولت‌هایی را که در جهت اهداف و منافعشان حرکت نمی‌کنند را تحت فشارها و خشونت‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، نظامی قرار دهد.¹

بحث بسیار مهم به کارگیری معیارهای دو گانه نسبت به دولت‌ها و رژیم‌های خاورمیانه‌ای در رابطه با پیشبرد دموکراسی بیشتر از حقوق بشر اهمیت پیدا می‌کند. گرچه در بسیاری از دکتترین‌های اعلام شده از سوی دولت‌های آمریکا، نظیر دکتترین کندی و طرح نظم نوین جهانی جورج بوش پدر و طرح خاورمیانه بزرگ جرج بوش پسر، مسئله دموکراسی یکی از اهداف نخست ایالات متحده قلمداد می‌شود، اما در عمل این اصل قربانی مسائل سیاسی و امنیتی شده است. به عبارت دیگر در تمامی این طرح‌ها، مسائل امنیتی موضوع دموکراسی و پیشبرد و توسعه سیاسی حتی اقتصادی را تحت الشعاع قرار داده است. همکاری‌های گسترده و دوستانه ایالات متحده و متحدان آن با اردن و عربستان سعودی در سال‌های اخیر بیانگر همین نکته است که همکاری امنیتی در نظام نوین جهانی و سیاست بین‌المللی نوین خاورمیانه‌ای برای غرب و آمریکا بیشتر اهمیت دارد تا موضوع پیشبرد دموکراسی و جامعه مدنی. این سیاست دو گانه در واقع خط مشی اساسی بازیگران اصلی نظام جهانی در دوران پس از جنگ سرد بوده است. هراس از روی کار آمدن اسلام‌گرایان از طریق فرایندهای دموکراتیک در طول دو دهه گذشته موضع مشترک همه کشورهای غرب به‌طور عام و اعضای سوپر بلوک صنعتی به‌طور خاص بوده است. به کارگیری سیاست معیار دو گانه تنها به مسأله دموکراسی و حقوق بشر محدود نمی‌شود بلکه زمینه‌های دیگری را نیز در بر می‌گیرد. یکی از تازه‌ترین این نمونه‌ها، بحث خطر دستیابی کشورهای غیر هسته‌ای به فناوری هسته‌ای است. جنجال بر سر سیاست‌های کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر در همین رابطه است. این در حالی است که کشورهای دوست و متحد آمریکا و دستیابی آنها به فناوری هسته‌ای و حتی سلاح‌های هسته‌ای نادیده گرفته می‌شود. سیاست غرب در برابر سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل

آشکارترین نمونه به کارگیری معیارهای دوگانه در سیاست‌های امپراتوری جویانه آمریکا است.¹ در حقیقت پس از 11 سپتامبر، آمریکا به بهانه ترویج دموکراسی و جلوگیری از تروریسم عمدتاً با سیاست مشت آهنین جلو آمده است که حمله نظامی به عراق و افغانستان تجلی عینی آن است. آمریکا دولت‌های اسلامی عراق و افغانستان را به دلیل نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت منطقه و نظام بین‌الملل خاطی و یاغی می‌دید و به همین بهانه‌ها به آنها حمله نظامی برد تا بتواند به ادعای خود، دموکراسی را در این کشورها محقق کند، ولی آنچه که پس از اشغال نظامی شاهد آن هستیم ناامنی‌های داخلی است که در این کشورها گسترده‌تر شده است و آمریکا در برقراری ثبات و امنیت در این کشورها عاجز و ناتوان نشان می‌دهد. اما در مقابل در کشورهای دوست و متحد آمریکا مانند مصر دوران مبارک، اردن، بحرین، قطر، عربستان سعودی و کویت روابط دوستانه حفظ می‌شوند. اگرچه این کشورها از استانداردهای اولیه، دموکراسی، توجه به مشارکت‌های مردمی و معیارهای حقوق بشر مورد پسند آمریکا دور هستند، اما اصولاً چون حافظ منافع غرب و آمریکا می‌باشند، عملاً از حمایت و دوستی آمریکا نیز برخوردار می‌شوند. در همین راستا، پارادوکس سیاست حقوق بشری آمریکا در ارتباط با رفتار سخت‌گیرانه و اقدامات تحریم و تحدید آن علیه ایران به خوبی ظاهر می‌شود.² رفتارهای دوگانه‌ای که از چشم مردم مسلمان منطقه منا پوشیده نمانده است و موجب افزایش انزجار آنها نسبت به سیاست‌های آمریکا، در منطقه منا شده است.

کشورهای اقتدارگرا ولی حامی آمریکا در منطقه منا بر مبنای دیپلماسی خصوصی (Private Diplomacy) صرفاً به توسعه دموکراسی و تغییرات تدریجی در جوامع خود تشویق می‌شوند. اما، کشورهای غیرحامی و چالشگر آمریکا به منظور هر چه زودتر عملیاتی کردن ماهیت و محتوای دموکراسی در جوامع خود مورد تهدید واقع می‌شوند. به عنوان نمونه در مورد استانداردهای دوگانه در اشاعه دموکراسی، از دیدگاه آمریکا کشورهایی مانند عربستان، قطر، امارات، عمان، اردن، کویت و بحرین به رغم فقدان برخورداری از اصول دموکراتیک از دوستان آمریکا هستند. اما گرچه جمهوری اسلامی ایران در خصوص معیارهای دموکراسی و حقوق بشر از کشورهای فوق به مراتب جلوتر

1. حمید احمدی، «خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره سی و نهم، ش 3، 1388، ص 27-25.

2. رضا سیمبر، «سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه دانش سیاسی، سال ششم، شمار دوم، 1389، صص 131-130.

است، دشمن آمریکا محسوب می‌شود.¹ و یا این که آمریکایی‌ها از یک سو خود را مدافع پیشبرد دموکراسی معرفی می‌کنند و از سوی دیگر، آنها پیروزی حماس در انتخابات را نمی‌پذیرند و آنان را تحریم می‌کنند.² در واقع ابزار قدرت هژمون در کشورهای منطقه منا، عمدتاً دولت‌های استبدادی حاکم و راهبرد آنها نیز تقویت این دولت‌های وابسته در منطقه بوده است (کشورهایی نظیر مصر، تونس، لیبی، عربستان، بحرین، اردن و...).

بوش پدر در طرح نظم نوین جهانی مدعی شد: «چیزی که مطرح است تنها یک کشور کوچک و رهایی آن از اشغال نیست، اکنون یک ایده بزرگ و یک نظم نوین جهانی مطرح است، نظمی که در آن ملت‌های پراکنده جهان در یک آرمان مشترک برای تحقق آزادی‌های بشری، یعنی صلح و امنیت، آزادی و قانون واقعی تلاش می‌کنند». تفسیرها و برداشت‌های بعدی در رسانه‌های غرب چنین به ذهن متبادر می‌کردند که در این نظم نوین جهانی، مأموریت واقعی سوپر بلوک صنعتی تحت رهبری آمریکا استقرار صلح، تشویق دموکراسی، حقوق بشر و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است. با این همه، تجربیات اوایل دهه 1990 و پیش و پس از آن در خاورمیانه نشانگر این نکته بود که غرب در رابطه با این اصول اعلام شده بر اساس «معیارهای دوگانه» رفتار می‌کند. همین نکته یکی از عوامل بی‌اعتمادی جوامع خاورمیانه‌ای به شیوه عملکرد غرب و مقاصد آن بوده است. واکنش سریع در برابر تهاجم عراق به کویت و بی‌توجهی به سیاست‌های اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها در اشغال کرانه باختری و نوار غزه نشانه همین سیاست دوگانه بود.³ در این خصوص گفته رابرت کوک وزیر امور خارجه تونی بلر نخست وزیر سابق انگلیس که در اعتراض به جنگ علیه عراق استعفاء داد، به روشنی بیان گر است. وی در سخنرانی 18 مارس 2003 خود گفت: «بیش از 30 سال است که از قطعنامه 242، جهت عقب نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی می‌گذرد. اما چرا با همان بی صبری همراه با امتناع مدام اسرائیل در پیروی از قطعنامه سازمان ملل متحد را که درباره عراق داریم، ابراز نمی‌کنیم.»⁴

1. فهیمه قربانی، «ترورسیم و دموکراسی سازی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس پس از 11 سپتامبر؛ عربستان سعودی و کویت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم، شماره 2، 1386، ص 109.

2. همان، ص 115.

3. احمدی، ص 25.

4. مسعود انور، ص 251.

سیاست تغییر رژیم

راهبرد تغییر رژیم نیز بعد دیگری از خشونت سیستمی در عرصه نظام بین‌الملل است که توسط ایالات متحده آمریکا و متحدانش در منطقه منا دنبال می‌شود. «ریچارد هاس» در تعریف راهبرد «تغییر رژیم» می‌گوید: «حل و فصل چالش‌های موجود در سطح روابط با دولت مورد نظر، بوسیله حذف یا برکناری رژیم مزبور و جایگزینی آن با رژیم دیگری که در مقایسه با رژیم قبلی از ویژگی‌های تهجمی‌کمتری برخوردار است. نو محافظه‌کاران نیز تحت تأثیر اندیشه‌های «لئو اشتراوس» و اندیشه «تخریب سازنده» (Creative Destruction) جوزف شومپتر، راهبرد تغییر رژیم را در دستور سیاست خارجی آمریکا قرار دادند. نو محافظه‌کاران بر این باورند که ایالات متحده باید بر اساس مدل تخریب سازنده، الهام گرفته از اندیشه‌های شومپتر و عملکرد نظام سرمایه‌داری، تغییر مدل‌ها، عوامل و ارزش‌های غیر مطلوب و ناکارآمد به رویکردها و ساختارهای کارآمدتر و مناسبتر، انقلابی دموکراتیک، فراگیر و جهانشمول را به ویژه در منطقه منا و جهان اسلام پیگیری و فرماندهی نماید. بنابراین می‌توان گفت راهبرد تغییر رژیم، که نو محافظه‌کاران آن را در خاورمیانه و شمال آفریقا پیگیری می‌کنند، به مفهوم تغییر شکل ساختارهای حکومتی کشورهای منطقه و همچنین سازماندهی نظم جدید منطقه‌ای می‌باشد. «ویلیام کریستول» در این مورد می‌گوید: «ما نابودی و تغییر رژیم را در دستور کار دیپلماسی رئیس جمهوری بوش قرار داده‌ایم، برخی رژیم‌ها فقط باید نابود و تعویض شوند و این تحولی بنیادین در اندیشه راهبردی است». «مایکل لدین» در مقاله‌ای در نشنال ریویو (National Review) می‌نویسد: «نابودی خلاقانه نام دیگر ماست، ما این کار را به‌طور خودکار انجام می‌دهیم اکنون دوباره زمان آن رسیده که انقلاب دموکراتیک را صادر کنیم». ریچارد پرل می‌گوید: «در مرحله پس از حمله عراق، سوریه، لبنان و ایران سه کشوری هستند که آمریکا و اسرائیل برای تغییر نقشه سیاسی خاورمیانه ناچار به تغییر حکومت‌های آنها هستند». ویلیام کریستول در مصاحبه‌ای که از وی در خصوص حمله آمریکا به عراق در مارس 2003 می‌شود در خصوص لزوم تغییر خاورمیانه می‌گوید: «در وهله اول همان است که بوش می‌گوید: یعنی خلاص شدن از شریک شرور که سلاح‌های کشتار جمعی دارد، ولی در مرحله بعدی و به‌طور عمیق، تغییر ساختار خاورمیانه است. فرهنگ سیاسی خاورمیانه باید عوض شود.»¹ برای نمونه ایالات متحده آمریکا تلاش‌های گسترده‌ای را برای تغییر رژیم در ایران آغاز کرده است. آمریکا با آنچه که پروژه براندازی خاموش نامیده است، به طرح جبهه‌ای به نام ائتلاف برای

1. Kristol, Willam(2002), "Taking Beyond Terrorism", the Weekly Standard, p.4.

دموکراسی در ایران اقدام کرده است تا به تمهیداتی در خصوص تغییر و دگرگونی رژیم پردازد که از این منظر می‌توان به اقدامات زیر اشاره کرد:

الف) در سطح ملی

- طرح «قانون آزادی ایران 2004» که در ژوئیه 2004 به تصویب کنگره آمریکا رسید که بر اساس آن با تخصیص بودجه‌ای خاص به رئیس جمهوری ایالات متحده اجازه داده شده است که به گروه‌های داخلی و خارجی هوادار به اصطلاح دموکراسی در ایران کمک مالی کند و به ارتباط رسمی با نمایندگان دولت ایران خاتمه دهد و تغییر رژیم و نیز جایگزینی آن با رژیم دموکرات را در مجامع بین‌المللی رسماً تبلیغ نماید.

- طرح و تصویب لایحه موسوم به 62 تن توسط «ریک سانتورم» سناتور آمریکایی برای تشدید فشارها علیه ایران و الزام رئیس جمهوری آمریکا به قطع هر گونه رابطه اقتصادی با ایران و حمایت از گروه‌های دموکرات و حامی حقوق بشر در ایران.

- القای روی‌گردانی مردم ایران از حاکمیت سیاسی در راستای جداسازی دولت از مردم با دامن زدن به دوگانگی ساختار قدرت در ایران برای ساقط کردن رژیم با توسل به انقلاب‌های ملایم، مخملی از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت.

- اعمال فشار در زمینه‌های آزادی بیان و اندیشه، برابری حقوق زنان و مردان و متهم کردن جمهوری اسلامی ایران به رعایت نکردن حقوق بشر و تشویق و ترغیب نظام بین‌الملل و کشورهای اروپایی برای صدور بیانیه‌های مختلف در مورد نقض حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی و ایجاد تحریم‌ها و تهدیدهای مختلف.

ب) در سطح منطقه‌ای

- متهم کردن ایران به حمایت از تروریسم و گروه‌های تروریستی و نیز حمایت گسترده این کشور از جنبش‌های آزادی بخش در منطقه.

- تلاش برای القای نقش ایران در نا آرامی‌های پس از جنگ در افغانستان و عراق در قالب پناه دادن به گروه‌های تروریستی نظیر القاعده در افغانستان برای سازماندهی مجدد حمله‌های منظم و نامنظم به این کشور و اخلال در روند ایجاد صلح میان گروه‌های مختلف و نیز اخلال در روند ایجاد دموکراسی در عراق، برای مثال ارتباط ایران با احمد چلبی، رهبر حزب کنگره ملی عراق، و نیز بزرگ نمایی نقش این کشور در تلاش برای به قدرت رسیدن در عراق.

- تلاش برای تقویت ناسیونالیسم عربی و ممانعت از نزدیکی اعراب به ایران با دامن زدن به مسائل مربوط به جزایر سه گانه میان امارات متحده عربی و ایران و نیز تحریک سلاطین عرب به منظور موضع گیری‌های مخالف در مسائل گوناگون نسبت به ایران.¹

ج) در سطح بین‌المللی

- تبلیغات گسترده و جنگ روانی علیه جمهوری اسلامی ایران و برانگیختن افکار عمومی جهان نسبت به موضوع همکاری نکردن ایران با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در جریان محدود ساختن برنامه هسته‌ای به منظور همگام سازی جامعه بین‌الملل در اتخاذ خط مشی سخت گیرانه علیه ایران. - معرفی جمهوری اسلامی ایران به عنوان عامل مهم ایجاد اخلال در روند صلح جهانی و نظم حاکم بر جهان سیاست به منظور زمینه سازی برای تحریک افکار عمومی جهان علیه جمهوری اسلامی ایران.

- تبلیغات وسیع مبنی بر پایبند نبودن ایران بر تعهدات خود در قبال جامعه بین‌الملل. - گسترش ایران هراسی و معرفی کردن ایران به عنوان محور شرارت و کشور ناقض حقوق بشر و حامی تروریسم بین‌المللی.²

با توجه به مواردی که ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که ایالات متحده آمریکا در سطحی وسیع به دنبال تغییر رژیم در ایران و برخی دیگر از کشورهای اسلامی نظیر سوریه می‌باشد. این موضوع به ویژه بعد از 11 سپتامبر شدت بیشتری گرفته است و آمریکا با سود جستن از ابزارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی ایران را بیش از پیش تحت فشار قرار داده است. این راهبرد در مقاطعی با تهدید به حمله نظامی همراه بود ولی با روی کار آمدن اوباما به جنگ نرم و تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی تبدیل شده است.

نتیجه گیری

به‌طور کلی و به عنوان نتیجه می‌توان ادعا کرد که خشونت‌های ساختاری آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا و قائلیت این کشور به اعمال تبعیض‌های مختلف علیه کشورهای اسلامی نتایج بسیار

1. بیابان نورد، علیرضا، «دورنمای 27 سال عملیات روانی آمریکا علیه ایران؛ از انقلاب تا پرونده هسته‌ای»، فصلنامه مطالعات

عملیات روانی، جلد 3، 1384، ص 74.

2. همان، 81-82.

منفی را برای آمریکا و مجموعه غرب به دنبال داشته است. این مسئله از یک طرف موجب کاهش شدید قدرت اقلیتی آمریکا در این مناطق شده است و مردم مسلمان منطقه بیش از پیش از سیاست‌های آمریکا و مجموعه غرب احساس انزجار می‌کنند و از طرف دیگر موجب گسترش اسلام‌گرایی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شده است. در واقع مردم منطقه، بارها با سردادن فریادهای اسلام خواهانه و رویگردانی بیش از پیش خود از غرب را نشان داده‌اند. تظاهرات میلیونی و انقلابات مردمی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در سال 2011 و 2012 میلادی که به بیداری اسلامی و بهار عربی موسوم گشت، به وضوح بیانگر این مطلب است که سیاست‌های مغرضانه آمریکا نه تنها حاصلی در بر نداشته بلکه موجب تشدید اسلام‌گرایی در منطقه شده است.

کتاب‌نامه

- آشکار، ژیلبر، **جدال دو توحش؛ 11 سپتامبر و ایجاد بی‌نظمی نوین جهانی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران، 1384.
- احمدی، حمید، «**خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد**»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره سی و نهم، شماره 3، 1388.
- بیابان نورد، علیرضا، «**دورنمای 27 سال عملیات روانی آمریکا علیه ایران؛ از انقلاب تا پرونده هسته‌ای**»، فصلنامه مطالعات عملیات روانی، جلد 3، 1384.
- بیزینس ویک، «**صندوق بین‌المللی پول را بازیچه سیاست‌های خارجی آمریکا نکنید**»، مترجم م. امیری، ترجمان اقتصادی، شماره 25، 1380.
- پوستین چی، زهره، «**دیالکتیک منازعه و کنترل منطقه‌ای آمریکا در آسیای جنوب غربی**»، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، شماره چهارم، 1390.
- تخشید، محمد رضا، متین، مهدی، «**تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق**»، فصلنامه مطالعات جهان، دوره اول، شماره 1، 1390.
- جانسون، چالمرز، **مصائب امپراطوری: امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن بیستم**، ترجمه عباس کاردان و حسن سعید کلاهی خیابان، تهران: مؤسسه ابرار معاصر، 1384.
- جوان شهرکی، مریم، «**نقش جهانی شدن در گسترش بنیادگرایی دینی؛ مطالعه موردی القاعده**»، فصلنامه راهبرد، شماره 47، 1387.
- چامسکی، نوام، **هژمونی یا بقا: تلاش آمریکا برای سیطره جهانی**، ترجمه آسوده نوین، تهران: انتشارات اطلاعات، 1387.

حسینی لایینی، عباس، **پیامدهای هژمونی طلبی و یک جانبه گرایی در عراق**، فصلنامه راهبرد، پاییز، شماره 37، 1384.

ژیک، اسلوی، **خشونت**، ترجمه علی رضا پاکنهاد، تهران: نشر نی، 1389.

سلیمی، حسین، **نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن**، تهران: سمت، 1384.

سیمبر، رضا، «**سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران**»،

فصلنامه دانش سیاسی، سال ششم، شماره دوم، 1389.

شرف‌الدین، سید حسین، «**جهانی‌شدن؛ یکسان سازی یا تنوع فرهنگی و سیاست‌های ملی**»،

معرفت، سال شانزدهم، شماره 123، 1386.

طالبی آرانی، روح‌الله، «**هژمونی طلبی آمریکا و تلاش آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق**

بین‌الملل توسل به زور: مطالعه موردی توسل به زور علیه عراق (2003)»، مؤسسه مطالعات آمریکا،

1390.

عبدالمطلب، عبد‌الله و اسماعیلی، مصطفی، در اصغر افتخاری و دیگران، **بیداری اسلامی در نظر و**

عمل، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، 1391.

قربانی، فهیمه، «**تروریسم و دموکراسی سازی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس**

پس از 11 سپتامبر؛ عربستان سعودی و کویت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم، شماره

3، 1386.

گل محمدی، احمد، **جهانی‌شدن فرهنگ، هویت**، تهران: نشر نی، 1381.

گوهری مقدم، ابوذر، «**بیداری اسلامی یا انقلاب‌های عربی؟ رویکردی اجتماعی**»، در اصغر افتخاری و

دیگران، **بیداری اسلامی در نظر و عمل**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، 1391.

متقی، ابراهیم، **ژئوپلیتیک تعادل و موازنه نرم، مطالعه موردی: خاورمیانه در بین سال‌های 9 -**

2001، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره 1، 1388.

محمدیان، حمید، «**پیامدهای هژمونی و یک جانبه گرایی آمریکا در بحث افزایش اعضای**

سازمان ملل»، فصلنامه راهبرد، شماره 38، 1384.

مسعود، انور، **اسلام ستیزی**، تهران: پژوهشکده اطلاعات و امنیت، 1388.

نای، جوزف، «**قدرت و استراتژی ایالات متحده در عراق**»، ترجمه ناصر بلیغ، فصلنامه راهبرد دفاعی،

سال اول، شماره اول، 1382.

نجاتی حسینی، محمود، «**جهانی‌شدن، امپریالیسم فرهنگی و اسلام سیاسی در خاورمیانه**»،

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال پانزدهم، شماره 3، 1387.

Kristol, Willam, "Taking Beyond Terrorism", the Weekly Standard, 2002.

<http://www.bashgah.net/fa/content/show/50733>

<http://www.islamtimes.org/vdcgxn9qtak9y74.rpra.html>



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی